

آریل

سیلویا پلات

برگردان رحمان مولایی

www.ketab.ir



سروش‌نامه: پلت، سیلوپلا، ۱۹۳۲-۱۹۶۳م

Plath, Sylvia

عنوان و نام پدیدآور: آریل / سیلوپلا پلات؛ برگردان رحمان مولایی (رحمن مولایی پور).

مشخصات نشر: تهران: ناھونته، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۱۲۵ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۰۷-۹۶-۰

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Ariel.

موضوع: شعر آمریکایی -- قرن ۲۰م. -- ترجمه شده از فارسی

American poetry -- ۲۰th century -- Translations from persian

شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- ترجمه شده از انگلیسی

Persian poetry -- ۲۰th century -- Translations from English

شماره افزوده: مولایی، رحمان، ۱۳۶۷-، مترجم

رده بندی کنگره: PS۳۵۵۴

رده بندی دیویی: ۸۱۷/۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۹۰۹۷۷۷

اطلاعات رگورد کتابشناسی: فیا

www.ketab.ir



انتشارات ناھونته

نام: آریل

سراینده: سیلوپلا پلات

برگردان: رحمان مولایی

چاپ یکم: دی ۱۴۰۱

شماره: ۰۱۰۰۴۷

شمارگان: ۸۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۰۷۹-۶-۰

چاپخانه: هدی

صفافی: ترنج

فهرست

۹.....	بیشگفتار
۱۳.....	ترانه‌ی صبح
۱۵.....	پیام آور
۱۶.....	گوسفند در مه
۱۷.....	داوطلب
۲۰.....	بانو لازاریس
۲۴.....	لاله‌ها
۳۱.....	نارون قرمز
۳۴.....	رقص شبانه
۳۶.....	شقایق در اکتبر
۳۷.....	آریل
۳۹.....	مرگ و شرکت
۴۱.....	لیزبوس
۴۷.....	شمعدانی شکسته
۵۰.....	گالیور
۵۲.....	رسیدن به آنجا
۵۶.....	مدوسا
۵۹.....	ماه و درخت سرخدار
۶۲.....	یک کادوی تولد
۶۷.....	آهنگ مریم

بیغام در نوامبر	۶۸
رقیب	۷۰
بدر	۷۱
شما	۷۶
تب ۱۰۳ درجه	۷۸
گردهمایی زنبور عسل	۸۱
ورود جعبه‌ی زنبور عسل	۸۶
نیش	۸۸
ازدحام	۹۲
گذراندن زمستان	۹۶
مرد حلق آویز	۹۹
فوی کوچک	۱۰۰
سال‌ها	۱۰۳
مانکن‌های مونیخ	۱۰۵
افلیج	۱۰۷
بالن‌ها	۱۱۰
کوفتگی	۱۱۴
مرز	۱۱۵
کلمه‌ها	۱۱۷

پیش‌گفتار

این اشعار در ماه‌های آخر زندگی سیلویا پلات نوشته شده است. او این اواخر اغلب دو یا سه روز از خانه بیرون می‌رود و نسبت به خودش تبدیل به چیزی خیالی، جدید، وحشیانه و ظریف شده است. او به سرسختی یک شخصیت زنانه شده است ولی شبیه هیچ‌کس نبود. او شاعر است، شبیه یکی از قهرمان‌های مسحورکننده‌ی کلاسیک. او به عنوان یک زن هرچند تا حدودی زنانه است و هرچیزی که ما برای یک زن در نظر می‌گیریم در وجود او یافت می‌شود ولی حالا سیدایی^۱ خونسرد و

^۱ صدا وازه‌ای ست فارسی که نوشتن آن با ص که مختص زبان عربی ست، غلطی مصطلح است.

شوخی طبع و دارای خیالاتی دخترانه و جذاب دارد و در حال فرور رفتن به آرواره‌ی خون آشام‌های «دیدو» ملکه‌ی کارتاژ و «فدرا» همسر «ترئوس» است یا «مدها» که می‌توانند شبیه «گاوی سنگین» به لباس‌خواب ویکتوریایی خویش بخندد. اگرچه این خطوط گاهن تکرار می‌شوند و گاهی این طرح‌ها از بین می‌رود ولی زبان در کام او هرگز نمی‌میرد.

همه چیز در این اشعار، شخصی، اعترافی و احساسی است ولی به شیوه‌ای از احساس توهم کنترل شدن اشاره می‌کند. زندگینامه‌ای از تب، او می‌سوزد تا در حال حرکت باشد. یک پیاده‌روی، یک سوارکاری، یک مسافرت. پرواز ملکه‌ی زنبور عسل، توسط پیستون‌هایی کوبنده در قلب او به جلو رانده می‌شود. عنوان «آریل» دوست‌داشتنی «شکسپیر» را احضار می‌کند. اگرچه روحیه‌ی کمی خنک و «آندروژی» دارد، ولی حقیقت این است که این «آریل» اسب نویسنده است. خطرناک، قدرتمندتر از هر مردی. مانند ماشین پر از تمرینات سخت. او خودش شبیه یک اسب مسابقه است که بی‌امان در خطر با گردنی کشیده به سمت موانع مرگ می‌تازد. و پس از مرگ به خط پایان می‌رسد. او برای رسیدن به آن بلندا فریاد می‌زند. تپانچه‌های شروع زندگی، پاره کردن نوارها و شکستن رکوردهای جهانی. ولی آنچه در او قهرمانانه‌تر است، هرچند نیروی او نیست، بلکه اجبار او به عملی است که در کنترل او نیست مانند دستی فلزی با لمسی متواضعانه و زنانه. یک حرکت بسیار ناب که او می‌تواند آن را تحمل کند. «خدا سکوت بزرگ در شب‌هایی از خلا». بیمارستان، تب، فلج. با ریه‌هایی آهنی که مثل یک دختر در سیرک خودش را برهنه کرده است. نمایش جانبی، لباسی شبیه مانکن پوشیده و مانند گالیور در لی-پوت بسته شده است. آپارتمان‌ها، نوزادان، مناظر اولیه‌ی انگلیسی، زنبور عسل، کندو، درخت سرخدار، باغ، ماه، قلاب، چکمه‌ی سیاه، زخم، گل‌هایی با دهانی زخمی، آباژورهای بلسن از انسان، پوست، مخازن آهنی هیتلر که



بر فراز روسیه به سِدا در می‌آیند، خودکشی، نفرت از پدر، نفرت از خود. اینکه هیچ چیز برای آدم‌های کافر زیاد نیست و خرسندی از کنترل کردن او که با این حال خیلی زیاد است و جاودانگی. هنر او فروپاشی زندگی است، شگفتی درخشان باز نشده. هدیه‌ی تولد متعالی شدن چشمی سرخ در تشت. صبح و عشقی که همه منتظر طلوعش هستند و مرگ، مرگی ناگهانی و سرکشانه توسط خودش.

او به من می‌گوید که چقدر بد عکاسی می‌کنم
به من می‌گوید چقدر شیرین است
نوزادان در بیمارستان به خودشان نگاه می‌کنند
به یک جعبه یخ ساده

چین‌های دور گردن
شیارهای یک ستون در آیوئیه
لباس مرگ
و سپس دو فوت کوچک^۲

اشعاری این چنین چالشی و عجیب و غریب نیز وجود دارند. شاید بسیاری از مخاطبان آریل از ترس عقب‌نشینی کنند و به شکل دردناکی تعجب‌آور است که چرا چنین احساس پوچ، گریزان و غیرقابل بیان در آنها به وجود می‌آید. در سطرهای بسیاری از این کتاب ما سِدا را می‌شنویم: زمزمه کن، بیا، اگر فقط جرات داشتی، تو هم می‌توانستی من را داشته باشی. سهولت و جسارت در الهام گرفتن این بسیاری از ما را به عقب برمی‌گرداند. این اشعار بازی رولت روسی با شش گلوله است. داخل

^۲ در این شعر کلمه‌ی "flutings" به دو معنی شیارهای موجود بر ستون‌های سنگی و هم فلوت‌نوازی می‌باشد و دارای آرایه‌ی ایهام است

سیلندر، بازی کردن جوجه‌ها و درهایی که قفل شده‌اند و قادر به متمایل شدن به سمت آن بهشت کپی‌نویس شده و کوچک نیست یا چیزی مثل آن هزاره‌های درخشان هنرمندان مصری که الگوهای مجموعه‌ی خود را تکرار می‌کنند.

با این حال اشعار سیلویا پلات مانند جشن و پایکوبی بدوی‌ها نیست، یا وجود هرزگی‌هایی که بگویند شاعر لعنتی، خوشحال می‌شوم که بسوزد به صورت مداوم از وجود او خارج شده. زندگی یک شغل نیست؛ آنها می‌گویند که زندگی، زمانی است که نظم و انضباط دارد، و سادگی ارزش آن را نمی‌فهمد.

دیدن راز سیلویا تلخ است. آخرین شعله‌های مقاومت‌ناپذیر پلات جایی در بین چک‌ها گمشده است. با توجه به متانت اولیه‌ای که نسبت به من داشت او هرگز شاگرد من نبود. تنها برای چندماه در هفت سال پیش، در سمینار شعر من در دانشگاه بوستون که من آن را خیلی مات به یاد دارم بود با همان عادت همیشگی‌اش، افتاده و فروتن با آسمانی روشن، پنجره‌ای بلند، بدون چشم‌انداز برای اینکه کسی نگاه نکند در حومه‌ی شهری شکست‌خورده، بین بتن‌های مربعی و آجرهای زرد، ایستگاه‌های پرکردن خود با قرص و درختان بید برافراشته و کمر باریک با آرنج‌های تیز و عصبی، خندان، پرتنش، مهربان و کمی خجالتی در مواقعی که مورد تحسین قرار می‌گرفت تا به او روحیه‌ای از اطاعت دیوانه‌کننده بدهد که صبر و جسارت نامتعارفی که او پنهانش می‌کرد را به ما نشان بدهد.

نیویورک ۱۹۶۶

روبرت لوول